

واژگان و املا

زهی* : هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته شود. خوشا، افرین، شگفتا	از آن: به آن دلیل
عجایب: ج عجیب، شگفتی	افلاک* : ج فلک، آسمانها
فروغ* : پرتو، نور	بی شمار: فراوان
فضل* : لطف، توجه، رحمت، احسان که از خداوند می رسد.	پرده برداشتن: کنایه از آشکار کردن
کار: در این جا حال، وضعیت	پیدا کرد: آفرید
کام* : دهان، مجاز از دهان، زبان، در معنای آرزو نیز به کار می رود.	جان: روح
کردگار: آفریننده، خدا	جانِ جان: اصل هر چیز
نظر: توجه	حقیقت: در این جا اصل و مبدأ هر چیز، پروردگار
	خلاق: آفریننده
	رحمت: مهربانی، لطف
	رخسار: چهره
	رزاق* : روزی دهنده

ترکیب های املائی

- فضل و رحمت • رزاق و خلاق • زهی و احسنت • فروغ رخسار
- عجایب نقش ها • شوق بهار • وصف یقین

شرح درس

① به نام کردگار هفت افلاک*

که پیدا کرد آدم از کفی خاک

معنی: سخنم را با نام خداوندی آغاز می‌کنم که آسمان‌های هفتگانه را آفرید و وجود انسان را از اندکی خاک. **(آفرینش انسان)**

آرایه: کنایه: کردگار هفت افلاک ← **کنایه از خدا**

تلمیح: اشاره به خلقت انسان

مجاز: هفت افلاک مجاز از کل هستی / کف مجاز از مقدار اندک

نکته دستوری: حذف: حذف فعل ← به نام کردگار هفت افلاک که آدم را از مقداری خاک آفرید، [آغاز می‌کنم].

۲ الهی، فضلِ خود را یار ما کن

ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

معنی: پروردگارا، لطف خود را شامل حال ما کن و کارهای ما را از دید بخشایشگر خود بررسی کن. **(درخواست لطف الهی)**

آرایه: کنایه: نظر در کار ما کن ← **کنایه از توجه کردن**

مجاز: نظر مجاز از توجه

جناس: را، ما / یار، کار

نکته دستوری: منادا: «الهی» مناداست و یک جمله به شمار می‌آید.

۳ تویی رزاقِ هر پیدا و پنهان

تویی خلاقِ هر دانا و نادان

معنی: خداوندا تو به همه پدیده‌های جهان چه آشکار باشند و چه ناپیدا، روزی رسان هستی و آفریننده دانایان و نادان‌ها. **(رزاق بودن خدا، خالق بودن خدا)**

آرایه: تلمیح: اشاره به آیات قرآن و صفات الهی (رزاقیت و خلاقیت)

تضاد: پیدا ≠ پنهان / دانا ≠ نادان

نکته دستوری: مسند: «تویی رزاق هر پیدا و پنهان» ← **تو رزاق هر**

پیدا و پنهان هستی / «تویی خلاق هر دانا و نادان»

«ی» به معنای فعل «هستی»: تویی رزاق ← تو رزاق هستی / تویی خلاق ← تو خلاق هستی / تویی هم آشکارا، هم نهانم ← تو آشکار و پنهان من هستی

④ زهی* گویا ز تو، کام* و زبانم

تویی هم آشکارا، هم نهانم

معنی: چه خوش است که تو به من نیروی سخن گفتن داده‌ای و تو در همه ذرات وجود من جای داری، زیرا داشته‌های من آفریده توست. (همه داشته‌ها از خداست)

آرایه: مجاز: کام و زبان مجاز از دهان

کنایه: آشکارا ≠ نهان

نکته دستوری: مسند: «زهی گویا ز تو کام و زبانم» ← کام و زبانم

از تو گویا است / «تویی هم آشکارا هم نهانم»

شبه جمله: «زهی» یک جمله به شمار می‌آید.

حذف: حذف فعل ← کام و زبانم گویا از تو [است]

⑤ چو در وقتِ بهار آیی پدیدار

حقیقت، پرده برداری ز رخسار

معنی: در بهاران، تمام زیبایی‌های جهان آینه و نمودار زیبایی ذات توست. (تجلی پروردگار در پدیده‌ها)

آرایه: کنایه: پرده برداری ← کنایه از آشکار کردن

نکته دستوری: ترکیب اضافی: وقتِ بهار ترکیبی از اسم + کسره

اضافه + اسم نمونه‌ای دیگر از ترکیب اضافی به اقتضای شعر در مصرع

دوم «حقیقت پرده برداری ز رخسار» یعنی «از رخسار طبیعت، پرده برداری».

⑥ فروغ* رویت اندازی سوی خاک

عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

معنی: [پروردگارا] با توانایی و روشنی که به خاک می‌دهی نقش‌های

بسیار شگفتی را در آن ایجاد می‌کنی. (جمال الهی در پدیده‌های هستی)

📌 **نکته دستوری:** ترکیب اضافی: «فروغِ رویت اندازی سوی خاک»

فروغِ روی، رویت «روی تو»

ترکیب اضافی ترکیب اضافی

⑦ گل از شوقِ تو خندان در بهار است

از آنش رنگ‌های بی‌شمار است

📄 **معنی:** گل از اشتیاق و علاقه به تو در بهار می‌شکفتد و رنگ‌های

گوناگون به خود می‌گیرد. (تجلی جمال پروردگار در دیده‌ها)

🗨️ **آرایه:** کنایه: خندان «گل از شوق تو خندان» ← کنایه از شکوفا

📌 **نکته دستوری:** مسند: «گل از شوق تو خندان در بهار است» ← گل

از شوق تو در بهار خندان است.

است: «است» مصراع اول، اسنادی (ربطی) است و در مصراع دوم، فعل

اسنادی نیست.

گاهی فعل «است» اسنادی است، یعنی اسناد می‌دهد

به چیزی یا نسبت می‌دهد، مانند مصراع اول: گل خندان است و گاهی به

معنای «وجود دارد» به کار میره که اسنادی نیست مانند «است» مصراع دوم.

جهش ضمیر: «از آنش رنگ‌های بی‌شمار است» ضمیر «ش» وابسته

رنگ‌ها است یعنی رنگ‌هایش بی‌شماره.

هر زمان «ضمیر»، وابسته‌واژه قبل از خودش نباشد، جهش ضمیر وجود دارد.

⑧ هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی

یقین دانم که بی‌شک، جانِ جانی

📄 **معنی:** هر شرح و بیانی درباره اوصاف تو بگویم کامل و گویا نخواهد

بود و اطمینان دارم که تو اصل وجود و زندگانی ما هستی (روح تو در

وجود ماست). (توصیف ناپذیری خدا و ایمان به وجود خدا)

🗨️ **آرایه:** کنایه: آن، جان

نکته دستوری: «ی» به معنای فعل «هستی»: بیش از آنی ← بیش از

آن هستی / جانِ جانی ← جانِ جانِ هستی

مسند: «بیش از آنی» ← بیش از آن هستی / «جانِ جان» ← جانِ جانِ هستی

⑨ نمی دانم، نمی دانم، الهی

تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

معنی: خدایا من از حکمت و اراده تو آگاهی ندارم اما تو در هر مورد

آگاهی کامل داری. (دانایی مطلق خدا و ناآگاهی انسان از خواست خدا)

آرایه: تضاد: نمی دانم ≠ دانی

نکته دستوری: تأکید: تکرار فعل «نمی دانم» و «دانی» برای تأکید

به کار رفته.

الهی نامه، عطار نیشابوری

آموزش لقمه‌های

۱ کاربرد صفت در متون قدیمی

در فارسی امروز **صفت** برای موصوفِ مفرد یا جمع همیشه مفرده. مانند:

گلِ سرخ، گل‌های سرخ

در حالی که صفت در متون کهن (قدیمی) با موصوف جمع، به

شکل جمع به کار می‌رفته. مانند: نقش‌های عجایب در بیت ششم

«عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک».

۲ هفت افلاک

ماه، تیر (عطارد)، زهره (ناهید)، خورشید، مریخ (بهرام)،



پنجم

چهارم

سوم

فلك اول دوم

مشتری (برجیس)، کیوان (زحل)

↓
هفتم

↓
ششم

۳ مثنوی

قالبِ شعری است که قافیۀ هر بیت فرق دارد با بیت‌های دیگر. حداقل بیت‌های مثنوی دو بیت و حداکثر تا چندین هزار بیت. شعر «به نام کردگار» در قالب مثنوی سروده شده. از مثنوی‌های معروف: «خمسه نظامی، حدیقه الحقیقه سنایی، مخزن الاسرار نظامی، منطق الطیر عطار، بوستان سعدی، مثنوی معنوی مولوی، گلشن راز شیخ محمود شبستری، هفت‌اورنگ جامی».

از جدایی‌ها شکایت می‌کند	بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند	از نیستان تا مرا ببریده‌اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق	سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
باز جوید روزگار وصل خویش...	هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش
هر که این آتش ندارد نیست باد	آتش است این، بانگ‌نای و نیست باد
جوشش عشق است کاندر می فتاد	آتش عشق است کاندر نی فتاد

«مولوی»

فصل یکم

ادبیات تعلیمی

درس یکم

چشمه

واژگان و املا

برازندگی* : شایستگی، لیاقت	بوته گل سرخ
پرده نیلوفری* : آسمان لاجوردی	گهر: مخفف گوهر
پیرایه* : زیور و زینت	مبدأ: آغاز
تابناک: درخشان	معرکه* : میدان جنگ، در این جا جلوه گاه
تیزپا* : تندرو، تیزرو	مفتاح: کلید
چهره نما: در این جا زلال و شفاف	نادره* : بی مانند، بی نظیر
حامل: دارنده، حمل کننده	نعره: صدای بلند
خجل: شرمسار	نمط* : روش، طریقه، زین نمط:
خروشنده: دارای خروش	بدین ترتیب
خیره* : سرگشته، حیران، فرومانده	نیلوفری* : صفت نسبی نیلوفر، به
زهره در: وحشتناک	رنگ نیلوفر، لاجوردی
سربه گریبان بردن: کنایه از شرمندگی	ورطه* : گرداب، گودال، مهلکه،
سهمگن: ترسناک	گرفتاری
شکن* : پیچ و خم زلف، «بن مضارع	همسری: برابری
فعل شکستن»	هنگامه* : غوغا، داد و فریاد، شلوغی
غلغله زن* : شور و غوغاکنان	یکتا: تنها، یگانه
گریبان: یقه	یله* : رها، آزاد
گلبن* : بوته یا درخت گل، به ویژه	یله دادن* : تکیه دادن

ترکیب‌های املائی

• غلغله‌زن • معركة صدف • آغوش گهر • حامل سرمایه • صاحب
پیرایه • نمط برازندگی • مبدأ غرور • نادره سهمگن • زهره نعره
• یله و رها • ورطه هنگامه

پیام لقمه‌ای

فردی مغرور (چشمه) از جایگاه ثابت خویش (سنگ / کوه) فاصله
می‌گیرد و در مسیر با بزرگی (دریا) برخورد می‌کند و در سکوت و تأمل
به کارهایش فرو میرد. (نفی خودستایی)

«چشمه» در این درس، نماد انسان متکبر و مغرور.
به واژه‌ای که فراتر از معنی اصلی خودش، **نشانه و**
مظهر معانی دیگر باشد، نماد می‌گن.



قاصدک (نماد پیام‌رسانی)



کبوتر (نماد آزادی)

نماد

شرح درس

① گشت یکی چشمه ز سنگی جدا

غلغله‌زن*، چهره‌نما، تیزپا*

معنی: چشمه‌ای شور و غوغاکنان که توجه را به خود جلب می‌کرد با
سرعت زیاد از سنگی جدا شد و جریان یافت. (خودنمایی و سرعت)

🗨️ **آرایه:** کنایه: غلغله زن ← شور و غوغاکنان / چهره نما ← خودنما و شفاف / تیزپا ← شتابان

تشخیص: نسبتِ غوغاکردن و خودنمایی و تیزپایی به چشمه

📌 **نکته دستوری:** اجزای جمله: چشمه‌ای، غلغله زن، چهره نما،

نهاد

تیزپا از سنگی جدا گشت.

مسند فعل

قید: واژه‌های «غلغله زن، چهره نما، تیزپا» قید هستند و حالتِ چشمه رو بیان می‌کنند. **حذف قید** به مفهوم جمله، لطمه‌ای نمی‌زند. **قید** در شکل عام، **فعل رو بررسی می‌کنه**. قید، انواع مختلف داره: قید مکان، قید زمان، قید حالت، قید مختص و...

② گه به دهان، بر زده کف، چون صدف

گاه چو تیری که رود بر هدف

📖 **معنی:** گاهی آن چشمه مواج و کف‌آلود بود و گاهی به سرعت

جاری می‌شد. (سرعت حرکت چشمه)

🗨️ **آرایه:** کنایه: کف بر دهان زدن ← سرمستی / خشم

تشبیه: چشمه (محدوف) گه به دهان بر زده کف چون

ادات تشبیه

وجه شبه

مشبه

صدف/چشمه (محدوف) گاه چو تیری که رود بر هدف

وجه شبه

ادات تشبیه مشبه به

مشبه

③ گفت: درین معرکه*، یکتا منم

تاج سر گلبن* و صحرا، منم

📖 **معنی:** با خود گفت: در این هنگامه تنها من مهم هستم و عامل

رشد گل و سبزه‌ها منم. (خودستایی)

🗨️ **آرایه:** تشبیه: تاج سر گلبن و صحرا منم

مشبه

مشبه به